

آرامش در پرتو ایمان

ترجمهٔ این کتاب را تقدیم می‌کنم به

پدر و مادرم؛

که وجودشان سرشار از عشق و انسانیت است...

سرشناسه: آستین، جوئل Osteen, Joel

عنوان و نام پدیدآور: آرامش در پرتو ایمان: ۳۱ کلام معجزه‌گر برای کامیابی در زندگی / جوئل اوستین؛ ترجمهٔ شبنم سمیعان.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۷۱-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: I declare: 31 promises to speak over your life, C2012. عنوان اصلی:

موضوع: مکالمه با خود - جنبه‌های مذهبی - مسیحیت

موضوع: مثبت‌نگری

شناسه افزوده: سمیعان، شبنم، ۱۳۵۸ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: BV۴۵۰۱/۳/آ۵۴ ۱۳۹۲

رده‌بندی دیویی: ۲۴۸/۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۲۶۱۱۷۸

آرامش در پرتو ایمان

۳۱ کلام معجزه گر برای
کامیابی در زندگی

جوئل اوستین
ترجمه شبنم سمیعان



این کتاب ترجمه‌ای است از:

I Declare

31 Promises to Speak Over Your Life

Joel Osteen

FaithWords, 2012



انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نبش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

جوئل اوستین

آرامش در پرتو ایمان

۳۱ کلام معجزه گر برای کامیابی در زندگی

ترجمه شبنم سمیعان

چاپ سیزدهم

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۵

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۰۷۱ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 071 - 3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

مقدمه

کلمات ما از قدرتی خلاقانه برخوردارند. هرگاه واژه‌ای بر زبان می‌آوریم، چه خوب و چه بد، به آنچه می‌گوییم جان می‌دهیم. بسیاری از مردم در بارهٔ خودشان، خانواده‌شان و آینده‌شان چیزهای منفی می‌گویند. حرف‌هایی مثل: «هرگز موفق نخواهم شد. این بیماری مرا از پا خواهد انداخت. اوضاع کار آن قدر خراب است که گمان نمی‌کنم از پشش برآیم. فصل آنفلوآنزا دارد می‌آید، به احتمال زیاد مریض خواهم شد.»

این افراد نمی‌فهمند که دارند آینده‌شان را پیشگویی می‌کنند. در کتاب آسمانی آمده است: «ما میوهٔ کلمات خود را می‌خوریم.» این جمله بدان معنی است که ما آنچه را می‌گوییم، به دست می‌آوریم.

نکتهٔ کلیدی این است: شما باید کلماتتان را به همان مسیری بفرستید که دوست دارید زندگیتان در آن مسیر پیش رود. نمی‌توانید از شکست حرف بزنید و انتظار پیروزی داشته باشید.

نمی‌توان از کمبودها حرف زد و انتظار وفور داشت. شما همان چیزی را می‌آفرینید که می‌گویید. اگر می‌خواهید بدانید که پنج سال دیگر در چه حال خواهید بود، به آنچه در باره خودتان می‌گویید، گوش کنید. ما با کلماتمان هم می‌توانیم به آینده‌مان برکت ببخشیم و هم آن را نفرین کنیم. به همین دلیل است که هرگز نباید بگوییم: «من پدر یا مادر خوبی نیستم. من جذاب نیستم. من زشتم. هیچ کاری را درست نمی‌توانم انجام بدهم. احتمالاً از کار برکنار خواهم شد.»

اصلاً این حرف‌ها را به زبان نیاورید! شاید این افکار به ذهنتان خطور کند، اما مرتکب این اشتباه نشوید که آن‌ها را بازگو کنید. درست در همان لحظه‌ای که فکرتان را بیان می‌کنید اجازه می‌دهید که ریشه بدواند. بسیار پیش آمده که فکری منفی از ذهن گذشته و نزدیک بوده آن را بر زبان بیاورم اما جلوی خودم را گرفته‌ام و فکر کرده‌ام: «نه! باید دهانم را ببندم. من در باره شکست با آینده‌ام صحبت نمی‌کنم. من در باره شکست با زندگی‌ام صحبت نمی‌کنم. برعکس، من در باره خوبی‌ها با زندگی‌ام حرف می‌زنم.» اعلام خواهم کرد: «من متبرک شده‌ام. من قوی‌ام. من سالمم. امسال سال فوق‌العاده‌ای است!» وقتی این کار را انجام می‌دهید، در واقع دارید آینده‌تان را متبرک می‌کنید.

من این کتاب را نوشته‌ام تا شما بتوانید به مدت یک ماه هر روز آینده‌تان را متبرک سازید. آرزوی من این است که هر روز فقط برای یک لحظه هم که شده آینده‌تان را با نوشته‌های مثبت،

الهامبخش و دلگرم‌کننده این کتاب متبرک کنید. اگر هر روز یک بخش و یک داستان از این کتاب را بخوانید، ایمان دارم که خودتان را در مسیر دریافت برکات الهی قرار خواهید داد.

وقتی که داشتیم مرکز همایش گُمپاک در هیوستون را برای تبدیل آن به کلیسای جدید لیک‌وود بازسازی می‌کردیم، مهندسان معمار گفتند که برخلاف تخمین‌های اولیه ما، این پروژه میلیون‌ها دلار خرج روی دستمان خواهد گذاشت. من از ارقامی که به ما ارائه دادند شوکه شدم. بعد از این‌که به خودم آمدم، اندیشیدم: «غیرممکن است. امکان ندارد بتوانم چنین پولی فراهم کنم. این کار نشدنی است.»

افکار در سرم می‌چرخیدند اما می‌دانستم که بهتر است آن‌ها را بر زبان نیاورم. نگرش من این بود: «اگر قرار است چیزی را برای آینده‌ام پیش‌بینی کنم، بهتر است چیز خوبی باشد. آنچه را احساس می‌کنم بر زبان نمی‌آورم. نمی‌گویم این اتفاق در جهان واقعی چگونه به نظر می‌رسد. نه، من آن چیزی را می‌گویم که خدا در باره‌ام می‌گوید.»

آنچه اعلام کردم، این بود: «خداوند همه نیازهای ما را برطرف و خواسته‌های ما را محقق می‌سازد. گرچه ممکن است خواسته ما محال به نظر برسد، اما می‌دانم برای خداوند غیرممکن وجود ندارد. وقتی که پروردگار دری‌روبرویمان قرار می‌دهد، کلید آن را هم به ما می‌دهد.»

به پیروزی ایمان داشتم و دیدیم که آرزویمان دارد آرام‌آرام

تحقق می‌یابد. در امثال سلیمان کتاب مقدس آمده است: «موت و حیات در ید قدرت زبان است.» شما در باره آینده‌تان چه می‌گویید؟ در باره مسائل مالیاتان چه می‌گویید؟ مطمئن باشید کلماتتان در همان جهتی حرکت می‌کنند که دوست دارید زندگیتان به آن جهت برود.

اگر طرفدار بازی بیسبال باشید، به احتمال زیاد خوسه لیما را می‌شناسید. او در خلال سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹، ستاره پرتاب توپ در تیم هیوستون آستروس بود. لیما در یک فصل، بیست و یک بازی را برد و به عنوان یکی از بهترین پرتاب‌کنندگان توپ در لیگ شناخته شد. اما اتفاق جالبی افتاد. وقتی که تیم آستروس از زمین بازی آستروودوم به زمین بازی جدیدی در مرکز شهر نقل مکان کرد، حفاظ قسمت چپ زمین، نسبت به ورزشگاه آستروودوم، به میانه زمین بازی نزدیک‌تر بود. این نزدیکی به نفع ضربه‌زنندگان به توپ بود اما کار را برای پرتاب‌کنندگان توپ مشکل می‌کرد.

اولین باری که خوسه لیما به زمین بازی جدید رفت، روی محل خاکی پرتاب توپ ایستاد. وقتی که به زمین دست چپ نگاه کرد و دید که حفاظ‌ها چقدر نزدیکند، اولین حرفی که از دهانش خارج شد این بود: «هرگز نمی‌توانم توپی را در این جا پرتاب کنم. حفاظ‌ها زیادی به من نزدیکند.»

آیا می‌دانستید که او از جایگاه بیست و یک بار برنده بودن به جایگاه شانزده بار بازنده بودن سقوط کرد؟ این ماجرا یکی از

بزرگ‌ترین شکست‌ها در تاریخ تیم آستروس بود. چه اتفاقی افتاد؟
خوسه لیما آینده‌اش را پیشگویی کرد. آن افکار منفی به ذهنش
هجوم آوردند و او به جای این‌که جلوی آن‌ها را بگیرد اشتباه
بزرگی کرد و افکارش را به زبان آورد. وقتی کلمات از دهانتان
خارج می‌شوند به آینده‌تان جان می‌بخشید. در امثال سلیمان
آمده: «و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت
گرفتار شده باشی.»

وقتی پسر بچه بودم مردی در شهرمان زندگی می‌کرد که رئیس
شرکتی بود که مسئولیت مراقبت از زمین‌های کلیسا را بر عهده
داشت. او بسیار مؤدب، مهربان و صمیمی بود. با وجود این،
گاهی بسیار منفی داشت. هر بار که با او صحبت می‌کردم،
می‌گفت که چقدر زندگی سخت و اوضاع کار را کد است، و این‌که
چطور تجهیزات شرکت او رو به فرسایشند. او در خانه هم
مشکلاتی داشت. یکی از فرزندانش بسیار خودسر بود و بی‌وقفه
به خودسری‌هایش ادامه می‌داد. من این مرد را دو بار در هفته و
تقریباً به مدت ده سال می‌دیدم. اصلاً نمی‌توانم زمانی را به خاطر
بیاورم که از او اخبار منفی نشنیده باشم. قصد بی‌حرمتی به شرایط
او را ندارم اما نکته این‌جاست که وی شکست خود را پیشگویی
کرده بود. او آینده‌اش را نفرین می‌کرد و فهمید ناخواسته اسیر
کلماتی شده که از دهانش خارج می‌شدند.

متأسفانه، وقتی حدوداً پنجاه و پنج ساله بود به شدت مریض
شد. دو سه سال پس از آن را هم در رفت و آمدهای مکرر به

بیمارستان گذرانند. و سرانجام با مرگی تلخ و در تنهایی از دنیا رفت. این فکر مدام به ذهنم خطور می‌کند که او در تمام عمرش این پایان تلخ را برای خودش پیش‌بینی کرده بود، چرا که همیشه در حرف‌هایش تأکید می‌کرد که به سن بازنشستگی نخواهد رسید. او همان چیزی را به دست آورد که خود فراخوانده بود.

شاید شما الآن در برهه سختی از زندگیتان قرار گرفته باشید، اما اجازه دهید شما را به چالش بکشم. از کلمات نه برای توصیف موقعیتتان، بلکه برای تغییر آن استفاده کنید. از این کتاب به عنوان راهنمایی روزانه در جهت اعلام پیروزی‌تان استفاده کنید. سلامتی را اعلام کنید. خوبی را اعلام کنید. فراوانی را اعلام کنید.

با آنچه می‌گویید به سرنوشت خود جان می‌بخشید. در طول روز باید بگوییم: «من در پناه لطف خدا هستم. من با توسل به پیامبران الهی از عهده هر کاری برمی‌آیم. من متبرک شده‌ام. من قوی‌ام. من سالمم.» اگر این کار را بکنید همه زندگیتان متبرک می‌شود. شما با کلامتان خوبی‌ها را پیشاپیش به آینده‌تان می‌فرستید. اگر یک روز صبح از خواب بیدار شدید و دیدید احساس خوبی ندارید، هرگز نگویید: «امروز روز مزخرفی خواهد بود. اصلاً دلم نمی‌خواهد سر کار بروم. از سر و کله زدن با این بچه‌ها خسته شده‌ام.» برعکس، بلند شوید و بگویید: «امروز قرار است روزی عالی باشد. خیلی در باره آینده‌ام هیجانزده‌ام. قرار است اتفاق خوبی برایم بیفتد.»

باید کلماتتان را در همان مسیری بیان کنید که دوست دارید

زندگیتان در آن مسیر به پیش رود. شاید در مقطعی ناامید و مأیوس شده باشید، شاید در رابطه‌ای شکست خورده باشید، شاید آن ترفیع شغلی‌ای را که انتظارش را داشتید دریافت نکرده‌اید، اما به جای این‌که شکایت کنید و بگویید «خب، اصلاً باید می‌دانستم که هیچ اتفاق خوبی برای من نمی‌افتد. این هم از شانس من است»، باید بگویید: «خدا گر ز حکمت بهندد دری، ز رحمت گشاید در دیگری! خداوند از آنچه باعث آزار من است، فایده‌ای به من می‌رساند. من دست خالی از این ماجرا بیرون نمی‌روم بلکه بهتر از آنچه بودم می‌شوم.»

نگاهی پیروزمندانه داشته باشید.

این همان چیزی است که آموخته‌ام. شما به آنچه خودتان در باره خودتان می‌گویید، بیش‌تر از آنچه دیگران در باره‌تان می‌گویند، باور دارید. برای همین است که پیوسته باید بگوییم: «من متبرک شده‌ام. من سالمم. من قوی‌ام. من ارزشمندم. من بااستعدادم و آینده‌روشنی دارم.» این کلمات از دهانتان خارج می‌شوند و مستقیم وارد گوش‌هایتان می‌شوند. با گذشت زمان، آن‌ها همان تأثیر را در درونتان خواهند گذاشت.

مطلبی در باره یک پزشک اروپایی خواندم که در میان بیمارانش، تعدادی مریض بسیار بدحال داشت؛ بیمارانی که تحت روش‌های معمول درمانی قرار گرفته بودند اما در وضعیت سلامتی‌شان بهبودی حاصل نشده بود. تا این‌که آقای دکتر نسخه‌ای بسیار غیرمعمول برایشان تجویز کرد. او آن‌ها را مجبور می‌کرد سه

یا چهار بار در ساعت بگویند: «هر روز و به هر شکل ممکن، حالم بهتر و بهتر می‌شود.»

طی چند ماه آینده، آقای دکتر به نتایج چشمگیری دست یافت. بسیاری از بیمارانی که با شیوه‌های معمول درمانی نتیجه‌ای نگرفته بودند، به ناگاه احساس بهبود یافتن کردند.

چه اتفاقی افتاد؟ وقتی آن‌ها صدای خودشان را می‌شنیدند که «حالم دارد بهتر می‌شود، دارم بهبود می‌یابم و سلامتی‌ام دارد برمی‌گردد»، این کلمات باعث می‌شد تصویری تازه در درونشان نقش ببندد. بیماران خیلی زود سعی کردند خودشان را سالم، قوی و عاری از هر گونه مشکلی ببینند. به محض این‌که تصویری را در درونشان ثبت کنید، خداوند آن را در بیرون محقق می‌سازد. وقتی اجازه ندهید کلمات منفی از دهانتان خارج شوند و کلماتی سرشار از ایمان و پیروزی را به سوی آینده بفرستید، خواهید دید که چگونه زندگیتان وارد مرحله‌ای کاملاً جدید می‌شود.

آدم‌هایی را می‌شناسم که همیشه خسته و شاکی‌اند و پیوسته می‌گویند: «خیلی خسته‌ام. هیچ رمقی برایم باقی نمانده است.»

وقتی این افراد برای مدتی طولانی در باره چنین موضوعی حرف می‌زنند، موضوع به واقعیت تبدیل می‌شود. هیچ می‌دانستید هر قدر بیشتر در باره چیزی صحبت کنیم، بیش‌تر آن را به درون وجودمان هدایت می‌کنیم؟ انگار که به او غذا می‌دهیم. اگر صبح که از خواب بیدار می‌شوید بی‌درنگ از احساسات حرف بزنید، این‌که چقدر خسته‌اید و نمی‌توانید از پس کارها برآیید، در واقع

خودتان را شکست می‌دهید. شما با دست خود برای خودتان چاه می‌کنید.

در بارهٔ مشکل حرف نزنید، بلکه از راه حل صحبت کنید.

در کتاب مقدس آمده است: «بگذارید که آدم ضعیف بگوید: 'من قوی‌ام.'» توجه کنید که در این آیه گفته نمی‌شود: «به آدم ضعیف اجازه دهید در بارهٔ ضعف‌هایش صحبت کند. بگذارید او پنج نفر از دوستانش را جمع کند و در بارهٔ نقاط ضعفشان با هم صحبت کنند.» برعکس، در کتاب مقدس با تأکید آمده است: «بگذارید آدم ضعیف دقیقاً متضاد آنچه را احساس می‌کند بگوید.»

به عبارت دیگر، در بارهٔ آنچه هستید صحبت نکنید، در بارهٔ آنچه می‌خواهید باشید حرف بزنید. وقتی صبح از خواب برمی‌خیزید و احساس خستگی و بی‌حالی می‌کنید، به جای آن‌که بیش‌تر از همیشه گله و شکایت کنید، باید بگویید: «من به لطف نیروی الهی، قوی‌ام. من پر از انرژی‌ام. توان من تجدید شده. امروز روزی عالی خواهد بود.»

اگر این کار را انجام دهید، نه تنها احساساتان بلکه نگرش‌تان هم تغییر خواهد کرد. دیگر با ذهنیتی ضعیف، شکست‌خورده و دربند از خانه خارج نخواهید شد. بلکه با نگرشی پیروزمندانه، گام‌هایی بلند، لبخندی بر چهره و شانه‌هایی صاف بیرون خواهید رفت. این کلمات به‌راستی می‌توانند روحیه‌تان را بالا ببرند و باعث شوند خودتان و شرایطتان را از دریچه‌ای تازه ببینید.

شما انسانی منحصر به فردید. شاهکارید. گنجینه‌ای ارزشمندید.

وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوید، به جای لباس پوشیدن، در آینه نگاه کنید و به جای این‌که بگویید: «آه! بین چقدر پیر شده‌ام. این موهای خاکستری را نگاه کن. این چروک‌ها را ببین»، لبخند بزنید و بگویید: «صبح‌به‌خیر ای زیبارو! صبح‌به‌خیر ای خوش‌قیافه! صبح‌به‌خیر به تو که متبرکی، سعادتمندی، موفقی، نیرومندی، بااستعدادی، خلاق، اعتمادبه‌نفس داری، قوی هستی، ایمن هستی، منظمی، تمرکز داری و فرزند دل‌بند پروردگار بی‌همتایی!» این کلمات را به درون وجودتان بفرستید. در باره آینده‌تان با ایمان کامل حرف بزنید!

روز اول



.....

من ایمان دارم که برکات بی نظیر خداوند در
زندگی ام جاری اند. من انفجاری از خوبی های
خداوند را خواهم دید که به ناگاه زیاد و زیادتر
خواهند شد. من عظمت بی حد و حصر لطف خداوند
را تجربه خواهم کرد و همین تجربه مرا به جایگاهی
بالاتر از آنچه آرزویش را داشتم ارتقا می دهد.
برکات انفجاری سر راه من قرار خواهند گرفت.
این باور من است.

.....

یکی از دوستانم می‌خواست وارد دانشگاه بزرگی شود، اما برای پرداخت شهریه آن به بورس تحصیلی نیاز داشت. او ماه‌ها قبل از شروع سال تحصیلی درخواست خود را برای دریافت این کمک‌هزینه ارائه داده بود. با این‌که نمره‌هایش آن‌قدر خوب بودند که می‌توانست به راحتی وارد آن دانشگاه شود، اما به او خبر دادند که از اعطای بورس تحصیلی به وی معذورند. برای همین، دوستم به جای ورود به آن دانشگاه، در یک دانشگاه دوساله ثبت‌نام کرد.

به نظر می‌رسید که رؤیای رفتن به آن دانشگاه بزرگ برایش رنگ باخته و این شرایط تغییرناپذیر است. همه شواهد دال بر این بود که رفتن به آن دانشگاه غیرممکن است، اما تنها چند هفته قبل از شروع کلاس‌های دانشگاه از دفتر بورس تحصیلی دانشگاه با او تماس گرفتند و گفتند که شرایط اعطای یک بورس تحصیلی خاص به او فراهم شده است. آن‌ها به دوستم پیشنهاد کردند به جای یک کمک‌هزینه تحصیلی دوساله، یک بورسیه کامل چهارساله دریافت کند؛ که برکتی انفجاری بود.

ممکن است گمان کنید اوضاع فعلیتان همیشگی است. مدت‌هاست که در این اوضاع به سر می‌برید. همه شواهد حاکی از آن است که خروج از این اوضاع غیرممکن است. اما خداوند امروز به شما می‌گوید: «باید آماده شوی. وضع فعلیات دائمی نیست. من برکات انفجاری را سر رهاست قرار می‌دهم. من بیش از آنچه حقت است به تو پاداش عطا خواهم کرد. من بیش از درآمد عادی‌ات به کارت برکت خواهم بخشید. من به صورت کاملاً ناگهانی اوضاع زندگی‌ات را عوض خواهم کرد.»

معنی واقعی کلمه «انفجار» این‌جا نمود می‌یابد. انفجار یعنی «افزایش ناگهانی و وسیع». این همان چیزی است که خداوند برای هر کدام از ما می‌خواهد. ناگهان بدون این‌که انتظارش را داشته باشی از راه می‌رسد. اتفاقی که عادی و کوچک نیست. پیش‌پاافتاده نیست. افزایشی وسیع است! به این معنی که آن‌قدر شگفت‌انگیز است که درمی‌یابید جز دست خداوند هیچ دست دیگری نمی‌تواند این تغییر را ایجاد کند.

این درست همان اتفاقی است که برای آقای پیش‌آمد. وی چندی پیش به کلیسای محل اقامتش رفت و مبلغ زیادی را به منظور کمک به دولت اهدا کرد. این مبلغ یک‌دهم دارایی آن زمانش بود. در واقع از یکی از اقوامی که هرگز همدیگر را ندیده بودند، ارث زیادی به او رسیده بود. این مرد حتی نمی‌دانست با آن مرحوم فامیل است. این ارثیه همانند هدیه‌ای بود که زندگی مرد و خانواده‌اش را وارد مرحله کاملاً جدیدی کرد. حالا نه تنها

می‌توانست تمام اقساط خانه‌اش را یکجا بپردازد، بلکه می‌توانست اقساط خانه‌های چندین نفر دیگر را نیز پرداخت کند.

من شما را نمی‌شناسم. اما باور دارم که بسیاری از افراد، چنین اقوام دور و ناشناخته‌ای دارند. من به برکات انفجاری ایمان دارم. یکی از قدیسین در کتاب مقدس می‌گوید: «ما عظمت نامحدود، غیرقابل شمارش و فراوان لطف خداوند را می‌بینیم.» و این لطف را به صورتی خواهیم دید که هرگز در گذشته تجربه نکرده بودیم.

من به برکات انفجاری

ایمان دارم.

شاید به نظر برسد که

نمی‌توانید در جهان واقعی به آرزوهایتان جامه عمل بپوشانید.

احتمالاً حساب و کتاب کرده‌اید و دیده‌اید که هرگز نمی‌توانید از زیر بار بدهی‌هایتان بیرون بیایید. همه ارقام را بارها محاسبه کرده‌اید. اما خدا می‌گوید: «تو هنوز برکات انفجاری مرا ندیده‌ای. تو هنوز عظمت بی‌حد و حصر لطف مرا ندیده‌ای. من برکاتی دارم که سال‌های آینده تو را فرا می‌گیرد. برکات فزاینده من فراتر از محاسبات معمول تو خواهد بود.»

آموخته‌ام که خداوند همیشه ما را با روش‌های معمولی پاداش نمی‌دهد. مواقعی وجود دارد که او کم‌کم نعمت‌هایش را به ما عطا می‌کند. باید روزهایمان را با ایمان کامل بگذرانیم. اما وقتی با یکی از این برکات انفجاری مواجه شویم، به جای این‌که از مرحله ۷ به ۸ و بعد به ۹ برویم، خداوند ما را از ۷ به ۸ و بعد ناگهان به ۶۳ و ۶۴ می‌برد. این همان افزایش وسیع است!

روز دوم



من ایمان دارم که وفاداری خداوند را تجربه
خواهم کرد. اصلاً نگران نخواهم بود. هیچ شکی
نخواهم داشت. به او توکل خواهم کرد و می دانم
که مأیوسم نخواهد کرد. من به هر وعده‌ای که
خداوند در قلبم نهاده، جان خواهم بخشید. همان
چیزی خواهم شد که خداوند مرا به خاطر آن
آفریده است. این باور من است.

هر کدام از ما در قلبمان آرزوها و اهدافی داریم؛ وعده‌هایی که مصریم تحقق یابند. شاید باور داشته باشید که فرزندی وارد زندگیتان می‌شود، یا سلامتیتان را دوباره به دست می‌آورید، یا به زودی در سازمانی دولتی استخدام می‌شوید. در اعماق وجودتان می‌دانید که خداوند با روح شما از آن وعده سخن گفته است. او مسئول زایش چنین باوری در درون شماست. اما بیش‌تر اوقات، تحقق وعده الهی زمانبر است و ما نومی‌بینیم که چقدر دور است. ما پیش‌تر فکر می‌کنیم که وعده الهی محقق نخواهد شد.

دلیل این‌که خیلی از مردم به تحقق وعده‌های الهی باور ندارند این است که دلزده می‌شوند و خیلی زود دست از تلاش برمی‌دارند. اما این‌که شما اتفاقی را نمی‌بینید به این معنا نیست که خداوند کاری نمی‌کند. این‌که شما اتفاقی را نمی‌بینید به این معنا نیست که خداوند کاری نمی‌کند. زمانبر بودن تحقق امری، به این معنا نیست که خداوند ما را از یاد برده است. ذهنتان می‌گوید: تمام شد،

اما احساساتتان می‌گویند: به هیچ وجه تمام نشده است. آری، شرایط غیرممکن به نظر می‌رسد اما این بدان معنا نیست که پروردگار آنچه را گفته محقق نخواهد ساخت.

خداوند به آنچه می‌گوید وفادار است. تمام وعده‌هایش «آری» و «آمین» هستند. به این معنا که اگر شما آنچه را بر عهده‌تان است به خوبی انجام دهید، و با این که تحقق وعده غیرممکن به نظر می‌رسد به کارتان ایمان داشته باشید و به فکر و احساساتتان و همچنین مردم اجازه ندهید که با القائاتشان شما را از راهی که هستید منحرف سازند، آن‌گاه خواهید دید که چگونه وعده‌های الهی در فصل و وقت مناسب محقق خواهند شد. ممکن است تحقق وعده به آن صورتی که شما انتظارش را دارید و طبق زمانبندی شما صورت نگیرد، اما خداوند، خدایی وفادار به عهد است. وعده محقق خواهد شد.

پروردگار شما را سرخورده نخواهد کرد. آن‌چنان که در کتاب مقدس می‌فرماید: «من هرگز شما را مأیوس و بی‌یار و یاور رها نمی‌کنم. پس با اطمینان می‌توانیم بگوییم: خداوند یاور من است. هیچ ترسی به خود راه نخواهم داد. چه کسی جز خداوند می‌تواند یاری‌رسان من باشد؟»

باید بگذارید این تفکر تا اعماق وجودتان نفوذ کند. خداوند می‌فرماید: «من تو را مأیوس نخواهم کرد. همه چیز درست خواهد شد. زمام همه امور در دست من است. من می‌دانم که گزارش‌های پزشکی چه می‌گویند، می‌دانم که شرایط اقتصادی چگونه به نظر می‌رسد، کسانی را که با تو دشمنی می‌کنند می‌بینم.

می‌دانم که چقدر آرزوهایت بزرگند، پس به حرفم خوب گوش کن؛ من تو را مأیوس نخواهم کرد. نخواهم گذاشت سرخورده شوی. اجازه نخواهم داد آن مشکل بر تو غلبه کند. کاری خواهم کرد که تو پیروز میدان باشی.»

اگر ما پیوسته به خداوند توکل کنیم، او هم با ما سخن خواهد گفت. او همیشه راهی جلوی پای ما قرار خواهد داد، گرچه ممکن است شرایط طوری به نظر برسد که انگار هیچ راهی وجود ندارد. او به شما برای هر نبردی قدرت، برای هر تصمیم‌گیری‌ای خردمندی و برای هر درکی آرامش خواهد بخشید. خداوند از شما در برابر اشتباهات و خطاها حمایت می‌کند. وقتی در شرایطی ناعادلانه قرار می‌گیرید، او پاداش شما را خواهد داد. او وعده داده که نه تنها آرزوهایتان، بلکه حتی تمایلات پنهان قلبتان را نیز برآورده خواهد ساخت.

جسارت این را داشته باشید که به خداوند توکل کنید و همه چیز را به او بسپارید. به همان جای امن باز گردید. دست از نگرانی، اضطراب و این فکر که آیا خواسته‌تان محقق می‌شود یا نه، بردارید. خداوند شما را کف دستانش نگاه داشته است. او هرگز در تحقق وعده‌هایش ناکام نشده و خوشبختانه هرگز هم ناکام نخواهد شد.

روز سوم



.....

من ایمان دارم که دارای آن احساس خوبی
هستم که برای امروز لازم دارم. من سرشار
از قدرت، توان و هدفمندی هستم. روبرو شدن
با هیچ موضوعی برایم تحمل ناپذیر نخواهد بود.
بر هر مانعی پیروزمندانه غلبه خواهم کرد. هر
چالشی را تا آخرین مرحله ادامه می‌دهم و بسیار
بهتر از آنچه در گذشته‌ها بودم، از پس هر مشکلی
برخواهم آمد. این باور من است.

.....

وقتی قوم بنی اسرائیل در حال عبور از بیابان به سمت ارض موعود بود، خداوند هر روز صبح برایشان مائده‌های آسمانی به زمین می‌فرستاد تا بخورند. اما به طور خاص راهنماییشان می‌کرد تا فقط به اندازه نیاز آن وعده غذا بردارند. در حقیقت، اگر بیش‌تر از حد تعیین‌شده غذا برمی‌داشتند، آن غذا از بین می‌رفت و فاسد می‌شد. خداوند درهای رحمتش را به یکباره فقط در یک ماه و یک سال بر ما باز نمی‌کند، بلکه در هر بیست و چهار ساعت شبانه‌روز مخزنی تازه

از برکت، لطف، حکمت و
بخشایشش را بر ما ارزانی
می‌دارد.

در هر بیست و چهار
ساعت شبانه‌روز
مخزنی تازه از
برکت، لطف، حکمت
و بخشایشش را بر ما
ارزانی می‌دارد.

چگونه دوران رکود
اقتصادی را پشت سر خواهید
گذاشت؟ قدم به قدم.

چگونه کودکی در دسرساز را تربیت می‌کنید؟ قدم به قدم.
از خانم «کوری تن بوم» در این باره مطلب بسیار جالبی شنیدم. او
و خانواده هلمندی‌اش در طول جنگ جهانی دوم یهودی‌ها را از

چشم سربازان نازی پنهان می‌کردند و این‌گونه جان بسیاری از آن‌ها را نجات می‌دادند. اما او ناگهان دستگیر و به زندان افکنده شد و در بازداشتگاه‌های اُسرای جنگی همه جور قساوت و بی‌رحمی را از نزدیک دید. حتی شاهد مرگ پدر و خواهرش بود. تا این‌که در خلال یک سلسله ماجراهای غیرمنتظره به طور اتفاقی آزاد شد و زندگی‌اش نجات یافت. با وجود این‌که شاهد تمام آن کشتارهای احمقانه بود، اما هرگز به انسانی تلخ‌اندیش تبدیل نشد. کوری حتی آن مردی که اعضای خانواده‌اش را کشته بود بخشید.

شخصی از کوری پرسید که چگونه توانسته چنین روزهای وحشتناکی را پشت سر بگذارد و چنین اعمال وحشتناکِ برخاسته از نفرت را ببیند و کماکان عاشق، مهربان و بخشنده بماند. کوری با تعریف کردن داستانی به این سؤال پاسخ داد. او گفت که وقتی دختر بچه‌ای بیش نبود پدرش او را با قطار در سراسر اروپا به سفر می‌برد. پدر همیشه چند هفته زودتر بلیت‌ها را می‌خرید اما هرگز تا لحظه سوار شدن به قطار بلیت کوری را به دستش نمی‌داد. از آن‌جا که کوری دختر بچه‌ای بیش نبود، مسلماً پدر می‌ترسید که اگر بلیت را به دخترش بدهد او آن را گم کند یا در خانه جا بگذارد. اما به محض این‌که پدر چراغ‌های قطار را می‌دید که دارد وارد ایستگاه می‌شود، بلیت کوری را به دستش می‌داد و آن‌گاه با هم سوار قطار می‌شدند.

کوری در پاسخ به کسی که از او پرسیده بود چگونه می‌تواند آن‌قدر بخشنده باشد، گفت: «دلیل این‌که توانستم کسی را که